

حروفیه، در امتداد اسماعیلیه

محمدرضا موحدی^۱

جنبش حروفیه را به لحاظ شیوه تفکر و کارکرد اجتماعی، باید ادامه نخله اسماعیلیه و در طیفی وسیع‌تر، استمرار تفکر باطن‌گرایانه دانست. این گفته و ادعای البته موافقان و مخالفانی تواند داشت، بسته به اینکه از کدام زاویه به حروفیه یا اسماعیلیه نگریسته شود.

اسماعیلیه در ایران ابتدا عرضه محصولات اندیشه‌گی خود را با اعزام مبلغانی فحل همچون ناصر خسرو قبادیانی آغاز کرد و موجب شد تا فریاد خردگرایی ناصر از دهلیزهای دربار سلجوقیان تا دره‌های یمگان به گوش خردمندان و نخبگان جامعه برسد. چنان فریادی در روزگار تفوق اندیشه خردستیزانه اشاعره، به راستی کاری بود کارستان. رسائل پرمغز و تا اندازه‌ای هنجارشکن اخوان‌الرضا نیز در ادامه همین سیره و در خطاب به اهل فضل، تحلیل می‌شود (و اگر مضمون این رسائل برای اهل دانش و فضیلت، تازگی نداشت و خروج از هنجار معرفتی، محسوب نمی‌شد، اصرار بر کتمان نام و نشان نویسندگان، خود چه توجیهی داشت؟)

البته این سیره در ایران آن روزگار، چندان توفیقی نیافت و گفت‌وگوهای عالمانه و احتجاج‌گرایانه امثال ابوحاتم رازی و مؤیدالدین شیرازی نیز راه به جایی نبرد. چند دهه بعد، در زمانه‌ای که قدرتمندان حاکم از حضور عالمانه اسماعیلیه در محافل علمی به هراس آمده بودند و مدام محضرها می‌ساختند تا به کمک فقها و محدثان همسو، اعلام بدارند که فاطمیان هیچ نسبتی با اسماعیل بن جعفر (ع) و فاطمه بنت رسول‌الله (ص) ندارند، بلکه از فرزندان قداح ایرانی نَسَب می‌برند، اسماعیلیه نیز شیوه‌ای دیگر اتخاذ کرد و این بار «برهان قاطع» (البته از جنسی دیگر!) در دست گرفت و کنار اقدامات ضربتی، تصمیم گرفت دیگر مخاطبان خود را نه از میان نخبگان فکری و صاحب منصبان که از اقشار پایین دست جامعه برگزیند؛ از

۱. استادیار دانشگاه قم، رشته زبان و ادبیات فارسی.

این رو دیگر نیازی به احتجاجات امثال ناصر خسرو و ابوحاتم رازی ندید. اسماعیلیه از ناصر خسرو خردگرا تا حسن صباح عمل‌گرا، زمان بیشتری را برای نتیجه‌گیری لازم داشت، اما آن را نیافت و به ورطه مبارزات مسلحانه و جوخه‌های ترور افتاد. پیدا بود که این خطای استراتژیک، نه تنها عامه مردم را به ایشان نزدیک ساخت که اندک اندک پشتوانه مردمی خود را نیز از دست داد و تا مدت‌ها به دعوت‌های پنهانی و امامان غایب خود قانع شد.

حروفیه اما حرفی دیگر داشت. دیگر سخن از قشرگرایی عالمان متصلب بر ظواهر شریعت نبود تا زندانی‌ی‌مگان بر سر ایشان فریاد برآورد که «این خواندن زند تا کی و چند؟» بلکه سخن از هبوط انسانیت می‌رفت، روزگاری پدید آمده بود که تیمورزادگان، بیشترین زمان و توانشان را در جهت حفظ و تقسیم مستملکات یا تعدی به متصرفات یکدیگر صرف می‌کردند و تنها این مردم بی‌متولی بودند که سالیان سال تاوان این درگیری‌های خونین را می‌پرداختند.

این کشمکش‌های بی‌پایان، البته گاه رنگ دینی نیز به خود می‌گرفت، چرا که تیمور و جانشینانش - برخلاف چنگیز و اقباش - مسلمان شده بودند و هرگاه که لازم بود به حمله‌های خود، عنوان «غزوه» می‌دادند و مایل بودند تا عالمان دینی آن روزگار، در حق ایشان صفت «مجدد دین» به کار برند،^۱ پس به نام دین و به کام خویش می‌راندند و می‌میراندند! حروفیه در چنین زمانه‌ای ظهور کرد.

نگاهی تاریخی

سیدفضل‌الله استرآبادی (۷۹۶-۷۴۰ هـ) نیز همچون داعیان نخست اسماعیلی، از دعوت نخبگان و بزرگان آغازید و با پایمردی بزرگانی چون نسیمی عارف و ... توانست فرهیختگانی چون صائن‌الدین ابن ترکه اصفهانی، سیدقاسم انوار و ... را با خود هم‌افق سازد. اما چند دهه از آغاز دعوت نگذشت که جنبش حروفیه ترجیح داد از نیروهایی همچون احمد لر برای ادامه حیات بهره جوید و باز این انتخاب نابخواب، نه تنها به پیشرفت کار حروفیه کمکی نکرد که موانعی جدی در جهت ادامه تدوین اندیشه‌های حروفیانه ایجاد کرد. گزارشی مختصر از شرح ترور شاهرخ تیموری از زبان خواندمیر در حبيب السیر و اتفاقاتی که پس از این ترور نافرجام بر اهل قلم وارد آمد، بی‌مناسبت نیست:

طبق نوشته خواندمیر: روز جمعه ۱۳ ربیع‌الآخر سال ۸۳۰ هـ هنگامی که شاهرخ به مسجد جامع هرات رفته بود، کینک پوشی احمدی نام - که از مریدان مولانا فضل‌الله استرآبادی بود - به صورت دادخواهان، کاغذی به دست بر سر راه شاهرخ آمد و کاردی بر شکم او زد. زخم منجر به مرگ شاهرخ نشد، ولی احمدی را در دم کشتند. بعدها میرزا بایسنقر فرزند شاهرخ و امرا به تفحص احوال احمدی مشغول گشتند و در میان رخت‌ها، یا به قول حبيب السیر «رخوت آن مردک» کلیدی یافتند و در خانه‌ای که در تیمچه شهر واقع بود،

۱. صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، تلخیص دکتر ترابی، تهران، نشر فردوس، ۱۳۷۰، ص ۳۳.

با آن کلید گشوده شد و مردم گفتند که در این خانه جمعی که به «طاقیه‌دوزی» می‌پردازند و از معاریف شهرند و از آن جمله «صائن‌الدین علی ترکه» نویسنده و دانشمند معروف زمان و مولانا معروف خطاط، رفت و آمد می‌کنند که خود از نزدیکان امراء و شاهان بودند. بایسنقر میرزا دستور داد مولانا معروف را در چاه قلعه اختیارالدین محبوس کردند. سپس خواجه «عضدالدین» که دخترزاده مولانا فضل‌الله استرآبادی بود و جمعی دیگر از موافقان احمدلر را مقتول، بلکه محروق ساختند.^۱

باری این اندیشه‌های هنجارشکن کمی پس از آغاز این جنبش، فضل‌الله و یارانش را در تنگنا قرار داده بود و ایشان مدام در حال تعقیب و گریز و تقیه و تبلیغ پنهانی بودند. این رباعی منسوب به فضل‌الله به خوبی حکایت‌گر حال و روز وی در آن دوران است:

من حسین عهد و ناهلان یزید و شمر من
روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا

در همه عمرم مرا یک دوست در شروان نبود
دوست کی باشد؟ کجا؟ ای کاش بودی آشنا

البته نباید غافل بود که به منابع تاریخی در این برهه، چندان اعتمادی نشاید کرد و اطلاعات ارائه شده در آنها، همچون سایر وقایع‌نگاری‌ها- تا زمانی که با دیگر منابع غیرهمسو، سنجیده نشوند- حکم خبر واحد دارند و به کثرت قائلان نباید فریفته شد. گزارش و قضاوت مورخان عهد شاهرخ درباره حروفیان نیز عموماً جانب سلطان وقت را رعایت کرده است و خالی از جهت‌گیری یک‌سویه نیست.^۲

به هر حال، نتیجه تندروی‌های برخی هواداران افراطی، آن شد که نویسنده و متفکر بزرگ آن دوران، یعنی سید صائن‌الدین علی‌بن محمد بن محمد ترکه اصفهانی ۸۳۵-۷۷۰ هـ در گزارشی که از شیوه رفتار دولت وقت با او به عنوان یک متهم به دگراندیشی، در رساله *نفثه‌المصدور دوم* و اعتقادیه، ارائه می‌دهد، پس از اظهار تأسف بسیار در مورد ضربت خوردن شاهرخ میرزا خطاب به میرزا بایسنقر می‌نویسد: ... {فقیر} یک صباح جمعی صلحا و عزیزان را طلبید و نسخه صحیح بخاری در میان نهاد و در کیفیت ختم آن جهت سلامتی از واقعه مشورت می‌کند. ناگهان شخصی از قلعه رسید که ایلچی آمده است و به حضور شما احتیاج دارند جهت مشورت. ضرورت شد روان شدن. همان بود. دیگر نه خانه را دید، نه یاران و نه فرزندان و عیان، مگر به بدترین اوضاع و احوال:

بارید به باغ ما تگرگی
وز گلبن ما نماند برگی

هر کس که روزی سلامی بدین فقیر کرده بود، روی سلامت ندید؛ همه را به تعذیب گرفتند. خانه را مهر کرده، بنده را در قلعه به جایی محبوس داشتند. هیچ آفریده را نمی‌گذاشتند که پیش این فقیر آید، مگر جمعی محصلان متشدد که چیزی می‌طلبیدند تا کاغذها و املاک همه ستدند و ...^۳

رساله *نفثه‌المصدور دوم* او در واقع شرح پریشانی‌ها و در به‌دری‌های صائن‌الدین پس از آن ترور نافرجام است.

۱. طبری، احسان، برخی بررسی‌ها درباره جهان بینی‌ها، تهران، بی‌جا، ۱۳۴۸، ص ۳۳۸.

۲. یحیی، امین، *فرهنگنامه فرقه‌های اسلامی*، ترجمه محمدرضا موحدی، تهران، انتشارات باز، ۱۳۷۷، ص ۱۲۳-۱۲۲.

۳. طبری، احسان، همان، ص ۳۳۹.

صائن‌الدین علی ترکه از اندیشمندی است که در نزدیک ساختن اشراق، عرفان، فلسفه و شریعت به یکدیگر کوشیده است و از زمینه‌سازان ظهور حکمت متعالیه ملاصدرا به شمار می‌رود^۱ که هنوز جای تک‌نگاری در باب تاثیر اندیشه‌های حروفیانه در آثار نسبتاً فراوانش، خالی است.

از حوادث سیاسی و اجتماعی که پیرامون حروفیه شکل گرفته، اگر بگذریم، آنچه در آثار و اندیشه‌های فضل‌الله استرآبادی کاملاً خودنمایی می‌کند، تأثیرپذیری از تفکرات باطنی و به ویژه اسماعیلیه است. اگر بتوان بخشی از بن‌مایه‌های فکری اسماعیلیه را در «عدداندیشی» و اعتقاد به ارزش ویژه اعداد و حروف دانست.^۲ و نیز این باور که لفظ و اسم در مسماً مؤثرند،^۳ همچنین تأویل‌گرایی بی‌اندازه در آیات و روایات،^۴ ایضاً بهره‌گیری از مفهوم مهدویت و طلب اطاعت محض از امام غائب و خلفایش^۵ و ... همه این اعتقادات و بیش از آن، به گونه‌های دیگر، در کلام فضل‌الله حروفی و شاگردانش تکرار شده است.

فضل‌الله نیز بر قداست عدد ۲۸ (تعداد حروف الفبای عربی) تأکید دارد. جالب توجه است که در آیین ایرانی اهل حق نیز ۲۸ نفس هست مطابق ۲۰ حرف.^۶ و اساساً حرف اصلی در حروفیه، اصالت داشتن همین اعداد و حروف است و اینکه در زیر هر عدد و حرفی، رمزی و سری از اسرار نهفته است. البته واضح است که چنین

۱. صائن‌الدین بن ترکه، رساله عقل و عشق یا مناظرات خمس، تصحیح اکرم جودی نعمتی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۵۷ مقدمه مصحح، ص ۱۲.

۲. ر.ک: نصر، سید حسین، نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۷، ص ۷۰-۶۹؛ نیز مراجعه شود به نقل قول دکتر ذبیح‌الله صفا از کتاب *تفاسیر الفنون آملی* درباره علم حروف و اینکه صوفیه برای هر حرفی از حروف هجا، معنی و خواصی قائل بودند؛ مثلاً دندان اول «س» را اشاره‌ای به حقیقت باطن قلم و دندان دوم را حقیقت علم و دندان سوم را به حقیقت امر مربوط می‌دانستند. ظاهر حرف «واو» سماوات و باطنش عرش و کرسی را می‌رساند و ...

۳. ر.ک: استایگر والد، دیانا، «سیر تأویل نزد اسماعیلیان»، ترجمه محمدحسن محمدی مظفر، هفت آسمان (فصلنامه تخصصی ادیان و مذاهب)، شماره ۴۰، سال دهم، ۱۳۸۷، ص ۹۹-۱۰۰.

۴. اسماعیلیه همانند دیگر فرق و مکاتب فکری برای تثبیت دیدگاه خود به شواهدی از قرآن و حدیث استناد کرده، یافته‌های خود را با این دو منبع اصیل اسلامی منطبق می‌کنند. آنان دلایلی از قرآن و حدیث ارائه می‌کنند که لازم و واجب است ما آیات قرآن و معارف و احکام دینی را تأویل کنیم و به ظاهر و باطن داشتن تمامی معارف دینی اعتقاد داشتند باشیم. ر.ک: آقا نوری، علی، مجموعه مقالات اسماعیلیه، مقاله «اسماعیلیه و باطنی‌گری»، تصحیح فرهاد دفتری، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۲۶۷-۲۶۵.

۵. باید دانست که در دوره‌های نخست تبلیغات اسماعیلیه، رهبران‌شان، چرخه اصلی تبلیغات خود را بر محور عقیده اصلی بزرگ‌ترین گروه از اسماعیلیه نخستین که به مهدویت محمد بن اسماعیل قائل بودند، گذاشتند و خود را صرفاً حجت یا نماینده تام‌الاختیار مهدی غایب معرفی می‌کردند؛ آن هم نزد تعداد کمی از محارم و اصحاب‌شان. بدین ترتیب، جنبش اسماعیلی قرن سوم هجری- که بر انتظار ظهور قریب‌الوقوع مهدی، محمد بن اسماعیل که می‌بایست حکومت عدل را در جهان مستقر سازد و خلافت را نیز به آل علی که حقوق مشروع‌شان را عباسیان غضب کرده بودند، منتقل سازد، تمرکز یافته بود- جاذبه فوق‌العاده‌ای برای گروه‌های محروم از طبقات اجتماعی مختلف داشت.

ر.ک: امامت از دیدگاه اسماعیلیان، محمد نصیری (در مجموعه مقالات اسماعیلیه) ص ۱۳ و ۱۴.

۶. ذکاوتی قراگزلو، علیرضا، جنبش نقطویه، قم، نشر ادیان، ۱۳۸۳، ص ۲۵.

تأملاتی، سالیان بلکه قرن‌ها پیش از اسماعیلیه نیز در علوم هرمسی و اندیشه‌های فیثاغورثی و حتی در ادبیات مزدیسنا و پس از آن در دانش جفر و ... سابقه داشته است و اسماعیلیه نیز خود وامدار این پیشینه‌اند. فضل‌الله همچنین تأویل آیات و روایات را سالیانی پیش با تأویل خواب و تعبیر استادانه آن آغاز کرد. تعبیرات شگفت‌آور از خواب‌ها که خود آن را موهبتی الهی می‌دانست، دستمایه تأویلات قرآنی و البته مقدمه شهرت روزافزونی برای او شد. نیز باید گفت که فضل‌الله اگرچه از خانواده‌ای شیعی برآمده بود، «نکات غالبانه‌ای بر تشیع دوازده امامی افزود و حتی گاهی خود را مهدی موعود (عج) می‌نامید، چنان‌که یکی از پیروان فضل‌الله در نامه‌ای، از قول او نقل می‌کند: انی رایت احد عشر وجودا و نفسا شریفا، و من دوازدهم ایشان. البته بعدها حروفیه بعضاً به اعتدال برگشتند و وعده ظهور مهدی (عج) و انتقام‌گیری از دشمنان خودشان را می‌دادند، ولی از شیعیان امامی معتدل گله‌مند بودند که چرا با آنها همراه نمی‌شوند.»^۱

آنچه حروفیه را بیش از هر چیز از سایر فرقه‌های همسان، جدا می‌سازد. اعتقاد به وجود نیرویی جاودان در دل حروف و کلمه است. پروفیسور رضا توفیق در گزارش مفصلی که از اندیشه‌های حروفیه ارائه داده است، در این باب به نقل از یک متن حروفی، می‌نویسد: «باید دانست که هر جسمی، بیرونی دارد و اندرونی. آدمی بیرون اشیاء را با حواس خود احساس می‌کند، در حالی که درون آنها را با حواس نمی‌توان یافت. وجود مطلق که امری نامرئی و به منزله روح غیرمرئی اشیاء است، نیز با حس دریافتنی نیست. او پادشاهی زوال‌ناپذیر و لایتغیر است. این نیروی جاویدان که همان وجود مطلق است، درون یا جوهر مخفی وجود است و نه بیرون آنها، یعنی صورت ظاهرشان.

پس ای طالب خرده‌بین با دقت و بصیرت بنگر و متوجه باش که این سی و دو حروف ظهورات باطن اشیائند. توجه کن که در خطاب الهی فضل‌الله، وجود یا جوهر، جز همین ظهورات یا نیروی جاودان یا سی و دو حرف نیست که از درون وی تجلی یافته است؛ بنابراین این سی و دو حرف از بیرون اشیاء متجلی نمی‌شود و اگر جز این بود؛ یعنی اگر این حروف از سطح ظاهری اشیاء مایه می‌گرفتند، لازم می‌آمد که از مخلوقات لاینقطع صداها و فریادهایی چون صدای طنبور و سنج پراکنده گردد، در صورتی که اشیاء تا با شیء دیگر برخورد نکنند، صدایی از آنها شنیده نخواهد شد. صدا یا کلام خدایی در درون آنها مخفی است.»

به اختصار باید گفت این مسئله که کلمه از درون جسم مایه می‌گیرد، امری اثبات شده است و نیروی جاویدان، جز همان اندرون اشیاء نیست.^۲

در بیشتر متون حروفیه که برخی از آنها هنوز میان نسخه‌های خطی کتابخانه‌های ترکیه و ایران باقی مانده‌اند، بر این اصل از اصول حروفیه، تأکید شده است.^۳ از جمله در یکی از این نسخه‌ها به نام «مصباح‌الارواح» از حروفی گمنامی به نام «عامی شروی یزدی» می‌خوانیم: «... چون این حروف، ممثلات

۱. همان، ص ۲۴.

۲. توفیق، رضا، پژوهش در اندیشه‌های حروفیه، ص ۶۳. مندرج در مقدمه کتاب زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی، به کوشش یدالله جلالی پندری، تهران، نشر نی، ۱۳۷۲.

۳. ر.ک: کلمات هوارت، مجموعه رسائل حروفیه.

آن حروف علیانند، آن را هم خواص بسیار است و هر که معرفت آن را پیدا کند، خواص عظیم از این کس در ظهور آید.»^۱ یا «همچون این صفات ۲۸ گانه مفرده، ممثل شوند به عالم انکشاف و به دیده باطن اهل الله، به صور این ۲۸ گانه حروف تهجی که ممثل می‌شوند و خواص این جمله منازل در اجزای وجود انسان است.»^۲ پس بی‌جا سخنی نیست اگر از گفتار حروفیان چنین نتیجه گرفت: خدای حروفیه عبارت است از کلمه‌ای که در همه چیز مکتوم است و این خدای مجرد فی نفسه، نیرویی جاویدان است که به همه چیز هستی می‌بخشد و همه چیز در ید قدرت اوست و در حکم همان نفس کل نو افلاطونیان است.

در باب شباهت‌های مهدی‌گرایانه حروفیه با اسماعیلیه نیز نقل این مطلب کوتاه از استاد علیرضا ذکاوتی مکمل گفتارهای گذشته می‌تواند باشد: «حروفیان مثل تمام نهضت‌های موعودگرایانه گذشته، آینده را عقیم نمی‌دانستند؛ آنان می‌گفتند عالم و آدم‌ها، دائماً تکرار می‌شوند و انسان‌های الهی مرتباً ظهور می‌کنند. نوح و ابراهیم و یوسف و موسی و عیسی و محمد (ص) هر یک به نوبه خود، مجدد عالم و مظهر خلقت جدیدی بوده‌اند. اینها همگی مظهر آدم نوعی هستند و فضل‌الله آخرین است.^۳ مخصوصاً بین مسیحیان می‌گفتند فضل‌الله همان مسیح است و بین شیعیان می‌گفتند مهدی است.^۴

عبرت‌انگیز است که توجه کنیم حروفیان از همین طریق بعضی مسیحیان آناتولی و بالکان را وارد اسلام کردند؛ البته اسلامی غالبانه و درآمیخته با سنت‌های مسیحی و حتی شرک‌آمیز. آیین حروفیه به سبب دربرداشتن نسبت بیشتری از عناصر التقاطی (از ادیان سامی و گنوسی) به سوی غرب اسلامی حرکت کرد و کیش نقطوی که سهم ایران و شریقات در آن بیشتر بود، به سوی هند مادر جذب شد.^۵

در مجموع باید گفت حروفیه از تصوف هر چه را با عقایدشان - که التقاطی از همه عقاید بود - سازگار می‌نمود، برداشتند و آنچه تأثیری در تأیید ایشان نداشت، واگذاشتند و حتی حق ابن عربی را که پایه و ستون مذهب ایشان را بر پا کرده بود (زیرا نظریه انسان کامل یا مظهر صورت الهی از ابن عربی، اساس ولایت فضل‌الله قرار گرفته بود و از همین رو حروفیه را نیز وحدت وجودی محسوب می‌دارند) پاس نداشتند؛ چرا که می‌دیدند ابن عربی مدعی مقام ختم ولایت شده است و به عقیده حروفیان، این مقام منحصر به فضل‌الله است.

پس از حروفیه

حروفیه در زمان حیات سیدفضل‌الله، خود شاخه‌ای و انشعابی پیدا کرد که سردسته آن، محمود پسیخانی گیلانی (متوفای ۸۳۱ هـ) از پیروان و شاگردان اولیه فضل‌الله بود. این شاخه، نام خود را «نقطویه» نهاد،

۱. عامی شروی یزدی، مصباح‌الارواح، نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۱۷۶۹۸، ص ۲۲۱.
۲. همان، ص ۱۹۷.
۳. الشیبی، کامل مصطفی، تشیع و تصوف، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، امیرکبیر، ۱۳۷۴، ص ۲۰۷.
۴. همان، ص ۲۱۰.
۵. ذکاوتی قراگزلو، همان، ص ۳۱.
۶. الشیبی، همان، ص ۲۲۱.

چراکه محمود، آفرینش و پیدایش همه چیز را از خاک می دانست و آن را نقطه می خواند. نقطویان به تعبیر دکتر زرین کوب، طریقه‌ای کاملاً مبتنی بر تأویل و متمایل به اباحه‌گری بود و به وسعت مشرب و عدم تقید به رسوم و تقالید منسوب بودند. اینان از بعضی جهات، قائل به همان مبادی و اصول حروفیه بودند.^۱ نقطویه از جهت حضور اجتماعی و فعالیت‌های مذهبی، حتی کمی افراطی‌تر از حروفیه بودند، ولی به هر روی، پس از قرن دهم هجری، این هر دو فرقه، مجبور به ادامه حیات زیرزمینی و مستور شدند و به شکل قهری، گریزگاهی برای ادامه حیات و تبلیغات می‌جستند.

برای چنین گریزگاهی، جایی بهتر از آسیای صغیر و بالکان نبود. رمز توفیق حروفیان در آناتولی بین مسلمانان آن بود که پیش‌تر «وحدت وجودیان» و غلات بابائیه و صوفیان بابائیه و صوفیان بکتاشی در آنجا زمینه‌هایی فراهم آورده بودند. به طوری که می‌بینیم حروفیان با بکتاشیان می‌پیوندند و یکی می‌شوند، بلکه می‌توان گفت ادبیات حروفی و بکتاشی متأخر یکی است و گاهی قابل تفکیک نیست.^۲ بکتاشی‌گری در عثمانی آمیزه‌ای بود از عقاید گوناگون مبهم و تفسیرپذیر و از این رو پیروانش به طبقات و قشرهای گوناگون تعلق داشتند. در ترکیب آن عناصری از عقاید غلات شیعه، اندیشه‌های وحدت وجودی، شامانیزم ترکی و اعتقادات حرونی... وجود دارد.^۳

به گفته مصطفی‌الشیبی پس از آنکه بکتاشیان، تشیع را پذیرفتند، در واقع به عنوان میانجی میان مسیحیان، مسلمانان، رومیان و ترکان آسیای صغیر عمل کردند و پلی زدند بین این اقوام و این آیین‌ها. در واقع این غنای معنوی تشیع بود که بکتاشیان را به خود جذب کرد و بکتاشیان ایده‌های خود را در آن یافتند و به این ترتیب، تشیع تنها مذهب اسلامی بود که می‌توانست این فرقه جدید را با اندیشه‌های معنوی یاری دهد. بدین گونه، سه اقوم مسیحیت به شکل سه اقوم بکتاشی: الله، محمد و علی درآمد و بالیم سلطان (متوفای ۹۲۲ هـ) مجدد طریقه بکتاشی را که مادرش یک شاهزاده خانم مسیحی بلغاری و پدرش بابابکتاشی به نام مرسل بابا بود، به صورت مظهری از مسیح در یک قالب علوی تلقی کرد.

مذهب بکتاشی را شکل ترکی اسلام و نماینده واقعی روح ترک شمرده‌اند. بکتاشی‌ها به حضرت علی (ع) عشق می‌ورزند و مقام شامخی برای وی قائلند، به طوری که طبق اعتقاد بکتاشی‌ها، حضرت علی بعد از شهادت نیز زنده بود و آنان امام صادق را پیشوای فرقه خود می‌دانند و به یزید و معاویه لعنت می‌فرستند؛ نیز «خطبة البیان» را طبق نظر فرقه نصیری که منسوب به حضرت علی است، به مثابه یکی از نصوص مهم خود نقل کرده‌اند. بکتاشیه در تمام ولایات امپراتوری عثمانی به عنوان فرقه‌ای شیعی شناخته شده و برای خود تکایا و خانقاه‌هایی تشکیل داده است؛ از جمله در شهرهای کربلا، نجف و کاظمین نیز که شهرهای مقدس شیعیان است، تکایایی داشته است.^۴

۱. زرین کوب، عبدالحسین، دنباله جست‌وجو در تصوف ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۲۳۸.

۲. ذکاوتی قراگوزلو، همان، ص ۲۶.

۳. رئیس نیا، رحیم، بدرالدین، مزدکی دیگر، تهران، نشر آگاه، ۱۳۶۱، ص ۳۷.

۴. الشیبی، همان، ص ۳۶۱.

دکتر شبیبی همچنین می‌نویسد که بکتاشیه در اصل یک طریقه صوفیانه بود که به تدریج به تشیع گرایید، به حدی که سرانجام عناصر شیعیانی بر صوفیانه غلبه کرد و چنین به نظر آمد که گویی فرقه‌ای شیعی بوده و با تصوف درآمیخته؛ حال آنکه می‌دانیم عکس آن صحیح است.

هنگامی که جمهوری ترکیه توسط مصطفی کمال پاشا (آتاتورک) تشکیل شد، تشکیلات بکتاشیه را نیز همچون سایر فرقه‌های مذهبی، ملغا اعلام کرد. اما بعد از آتاتورک، حکومت جدید ترکیه، بکتاشیان را به رسمیت شناخت و به آنها امکان فعالیت داد. در حال حاضر گویا حدود سیزده میلیون بکتاشی در ترکیه وجود دارد و ریاست‌شان با «ده ده بابا» است که نامش دکتر بدری‌نویان و از دانش‌یاران دانشگاه استامبول است.^۱ به هر روی، با همه عذاب و آزاری که در سرزمین عثمانی بر حروفیان و بکتاشیان رفت، در سده‌های نهم و دهم هجری، آرای حروفیه یکی از اعتقادات اصلی بکتاشیه شده و برای اشاعه آن از سوی از جانب بکتاشیان و از سوی دیگر از میان خود به پرورش پیروان ادامه داده است.^۲

همچنین باید یادآور شد که بسیاری از عناصر فکری حروفیه که به نقطویه و بکتاشیه راه یافت، به گونه‌ای دیگر در آثار فرقه‌های متأخرتر همچون شیخیه، بابیه و بهائیه قابل شناسایی است که خوشبختانه در این زمینه، تحقیقات مستندی در آثار پژوهشگران معاصر می‌توان یافت. یکی از مدارکی که گویای یاری رساندن نقطویان در شکل‌گیری آیین باب تلقی شده، فقراتی است که استاد علیرضا ذکاوتی به نقل از محمدعلی ناظم الشریعه همدانی در کتاب حدیده محماه چنین می‌آورد:

«پس از ظهور ادعای مهدویت از میرزا علی محمد، مردم از خدا بی‌خبر او را اسباب کار خود قرار داده، از هر گوشه و کنار دست و پا کرده و قوانین نوظهور و مطالب بدیعه و احکام مطابق سلیقه مردم هواپرست از جهت او فراهم کردند و بر زبان و قلم او جاری می‌ساختند؛ از آن جمله بعضی التقاطات از مذهب واحدیه برای او (علی محمد) کردند؛ از قبیل انتقال ارواح از ابدان به ابدان دیگر، و ظهور ائمه اثنا عشر در ابدان واحدیه و اینکه مهدی موعود احکامش ناسخ احکام محمدیه است و اینکه رئیس آن مذهب، اشرف از محمد و سایر انبیای گذشته است و اینکه بنای اعداد هر چیز را بر نوزده، گذاشت و از این هیکل تعبیر به «واحد» که عددش نوزده است، نمود و خود را شخص واحد و اتباع خود را «واحدیه» نامید.»^۳ (ص ۳۵).

البته تأثیرگذاری تفکرات حروفیه بر فرقه‌های پس از خود و به ویژه بابیه و بهائیت، بسی بیش از این مقال، مجال می‌خواهد و خود رسال‌های مستقل تواند شد. آنچه در پایان این نوشتار، حائز تأکید بیشتر است، این است که فرزندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی که بعدها نهاد قدرتمند تشیع صفوی را شکل دادند، در قرون هشتم و نهم هجری، همچون سایر نحله‌های معتدل صوفیه از پراکندگی قدرت در حکومت ایلخانان و نیز ضعف پایگاه معنوی و دینی جانشیان تیمور، همان بهره‌ای را می‌بردند که صوفیانی از قبیل حروفیه، نقطویه،

۱. همان، ص ۳۶۳.

۲. خیاوی، روشن، حروفیه (تحقیق در تاریخ و آراء و عقاید)، تهران، نشر آتیه، ۱۳۷۶، ص ۲۵۹.

۳. ذکاوتی قراگوزلو، همان، ص ۴۷-۴۶.

بکتاشیه و نور بخشیه در صدد دست یافتن بدان بودند؛ یعنی درصدد دست یافتن به عدالتی بودند که مدت‌ها از جامعه رخت بر بسته بود. آنان نیز ترجیح داده بودند که تحت لوای منتظران ظهور و مقدمه‌چینان حکومت منجی، بر مریدان‌شان بیفزایند، داستان نزدیک شدن صوفیه اهل سنت به شیعه در این دو قرن و پدید آمدن سنیان دوازده امامی (تعبیری از استاد رسول جعفریان)، از مهم‌ترین عوامل مقوم در شکل‌گیری تشیع صفوی بوده است. هر چند برنده این مسابقه که خود با همین ابزار مذهبی به پایان خط رسیده بود، از قرن یازدهم هجری به بعد، به دلیل احساس خطری که از وجود چنین حریفانی داشت، علناً و به نام دین در سرکوب و تبعید رقیبان کوشید و البته بی‌توفیق هم نبود.

در پایان، بی‌مناسبت نیست که بخشی از سروده عمیق دکتر شفیع کدکنی را به عنوان «از محاکمه فضل‌الله حروفی»، با هم مرور کنیم:

از محاکمه فضل‌الله حروفی

که تازیانه فرود آمد،
و باز شکوه نکرد
«- کجای اطلس تاریخ را
تو می‌خواهی،
به آب حرف بشویی،
و قصر قیصر را،
و تاج خاقان را...؟»
و تازیانه فرود آمد،
و باز شکوه نکرد.
«- حروف: مبدأ فعل‌اند و
فعل: آب و درخت
و سبزه و لبخند
و طفل مدرسه و سیب،
سیب سرخ خدا.
من این عفونت رنگین را،
به آب همه‌همه خواهم شست؛
که واژه‌های من از دریا،
می‌آیند،
و هم به دریا می‌پویند.»
«- کجای اطلس تاریخ را
تو می‌خواهی،
به آب حرف بشویی،
و قصر قیصر را،

و تاج خاقان را...؟»
و تازیانه فرود آمد،
و باز شکوه نکرد.
«- خبر رسیده که باران
دوباره
خواهد بارید.
خدا برهنه خواهد شد،
و باغ خاکستر خواهد شکفت.
مسافری در راه است.
که بادبانش از ارغوان و
ایر پر است،
و جسم ظلمت را،
این هزار پای زخمی را،
از خواب نسترن‌ها بیرون می‌افکند
مسافرانی در راه‌اند،
لباس صاعقه بر تن دارند آنان؛
برادرانم،
شب را با واژه‌های‌شان،
سوراخ می‌کنند...»^۱

۱. شفیع کدکنی، محمدرضا، آینه‌ای برای صداها، تهران، سخن، ۱۳۷۶، ص ۴۹۱-۴۹۴